

تأملی بر رابطه نهاد روشنفکری و دولت در ایران (۱۳۳۲-۱۲۸۵)

صمد باقری^۱

چکیده

پژوهش در رابطه نهاد روشنفکری ایرانی و دولت‌ها، همواره نشان از تشتتی آشکار و عدم نهادینگی دارد. دولت‌ها معمولاً دو رویکرد ۱- تلاش در جذب و به خدمت گرفتن و حتی اجیر کردن روشنفکر از سویی و از سوی دیگر و در صورت محقق نشدن خواست اول، ۲- طرد، نفی و در حاشیه قرار دادن روشنفکر داشته‌اند. از طرفی روشنفکران نیز در وهله نخست سعی در تأثیر گذاشتن بر دولت، ایجاد تصمیم‌سازی به واسطه دولت و در شکلی حداکثری، ابزار کردن دولت و قدرت متمرکز او نظر داشته‌اند و در صورت عدم توفیق در این امور با گارد مخالفت در مقابل دولت‌ها و ظاهر شدن در نقش اپوزیسیون از طریق رسانه‌ها، محافل، اصناف و اتحادیه‌ها قد علم کرده‌اند. بنابراین تلاش نگارنده در این مقاله بر این اصل بوده است که روشنفکران را به دو گروه درون حاکمیت و بیرون حاکمیت تفکیک نماید و رویکرد آنها را به دولت در دوره‌های مختلف تاریخی ایران بررسی نماید.

کلید واژه‌ها: روشنفکران، قاجاریه، دولت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

پژوهش درباره رابطه نهاد روشنفکری ایرانی و دولت، مستلزم این نکته می باشد؛ که ابتدا از تاریخچه روشنفکری ایرانی، اطلاعاتی به دست آوریم و همچنین نظرات آنها را در رابطه با تمدن غربی و نوع دولتی که در غرب بر پایه سابقه طولانی ایجاد گشته؛ را دریابیم.

اولین گروه از روشنفکران ایرانی که پس از شکست ایران از روسیه، به وجود آمده بود و تا زمان به قدرت رسیدن رضا شاه تداوم داشت، بیشتر برای برپایی نهادهای سیاسی و اجتماعی غرب در ایران تلاش می کرد. در جریان انقلاب مشروطه و ایجاد مجلس و کاهش قدرت سلطنت این امر کاملاً مشاهده شد. برخی از روشنفکران نسل اول خواهان اروپایی شدن کامل ایرانیان بودند و معتقد به اینکه دستیابی به پیشرفت در گرو اروپایی (یا به اصطلاح فرنگی شدن) است. البته این طرز تفکر در غرب هم رواج داشت به نحوی که برخی از متفکران اروپایی علت رشد صنعتی و فرهنگی اروپا را در خون و نژاد اروپاییان می دانستند. هر گروه روشنفکری خود را متعلق به فرهنگ اروپایی خاصی می دانسته است، زیرا تنها راه توسعه؛ اروپایی شدن دیده می شد. برای مثال طرفداران انگلیس، آلمان، فرانسه و روسیه؛ گروههای خاص خود را تشکیل می داده اند. ویژگی مشترک این نسل روشنفکری کاهش قدرت روحانیت در جامعه و سیاست بوده است.

این گروه با آنکه پیشرفت ایران را در سر داشتند، ولی نمی توانستند در جو سیاسی آن روزگار موثر واقع شوند و گاهی در حد تشکیل و تشکیلات مخفی مانند فراموشخانه ها تلاش می کردند. از پیشروان این نسل می توان به طالبوف، میرزا ملکم خان و آخوندزاده اشاره کرد. اما پس از مشروطیت زمینه مناسبی برای فعالیت روشنفکران بوجود آمد؛ ولی با بر تخت نشستن رضاشاه دوره اول روشنفکری به پایان رسید و نسل دوم روشنفکری ایرانی بوجود آمد. این نسل روشنفکری با الگو گیری از غرب سعی داشت که مفاهیم جدید غربی را در ایران پیاده سازد. سیاست همگن سازی فرهنگی و اجتماعی در آن دوره محبوبیت فراوانی یافته بود؛ زیرا در غرب نیز چنین ایده هایی طرفداران بسیاری داشته است. ایجاد نهادهای جدید مانند مدرسه و دانشگاه از کارهای این گروه از روشنفکران بوده است. این نسل برخلاف نسل قبلی نه تنها در جهت غربی شدن تلاش نمی کرد برعکس بر ظرفیتهای فرهنگی و تاریخی ایران تکیه می کرد. از آنجایی که تفکر آن دوران بر مبنای کشور تک فرهنگی استوار بوده، لذا سرکوبی سایر فرهنگهای کشور به اوج خود رسید. ایده هایی نظیر ایران بزرگ و تاریخ هزاران ساله و غیره محصول این نسل از روشنفکران بوده است. از چهره های بارز این نسل می توان به فروغی، تقی زاده، جمال زاده و نیما یوشیج اشاره

کرد. بنابراین در این پژوهش، بعد از تعریف روشنفکر؛ روشنفکری را به عنوان یک نهاد جدید در جامعه ایران مفروض می‌گیریم و رابطه این نهاد را با دولت به روشی تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

مواد و روش انجام تحقیق:

از میان روش‌های مناسب برای گردآوری مواد و داده‌های تحقیق، روش مورد نظر برای این پژوهش، روش تاریخی می‌باشد. این انتخاب به طور عمده متأثر از نیاز این موضوع برای مراجعه به اسناد یا متون تاریخی در دوره اواخر قاجار و بعد از انقلاب مشروطه می‌باشد. بنابراین مشخص شد که برای گردآوری مواد انجام تحقیق، محقق پاسخ سؤال خود را به صورت برنامه‌ریزی شده در متن‌ها و اسناد تاریخی معتبر، آن هم به صورت کتابخانه‌ای جستجو می‌کند.

اما در فرایند تحقیق بعد از گردآوری داده‌ها و پردازش آن‌ها، تحلیل آغاز می‌شود که در این پژوهش، تحلیل توصیفی ارائه می‌گردد و در ادامه با تحلیل تبیینی، چرایی وابستگی و رابطه روشنفکران ایرانی با دولت، در مقطع زمانی مذکور مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد.

روشنفکر کیست؟

در تعریف مفهوم روشنفکری می‌توانیم آن را به دو معنای عام و خاص تعریف نماییم:

۱- روشنفکری در معنای عام اشاره به اقشار تحصیل کرده، کارمندان، مدرسان، وکلا، شاعران، واعظ و بطور کل آنهایی می‌شود، که اغلب به کار فکری اشتغال داشته و بعضاً بدین طریق معاش زندگی روزانه‌شان را بدست می‌آورند. آنتونیو گرامشی از اندیشمندان وابسته به نحله مارکسیستی در نگرشی انتقادی از این اقشار تحصیلکرده به عنوان «کارشناسان مشروعیت بخشی» یاد کرده است. یعنی افرادی که در خدمت نظام قرار می‌گیرند و به عنوان بخشی از سیستم در هت اهداف آن عمل می‌کنند.

۲- روشنفکر در معنای خاص؛ منظور آنهایی هستند که در کنار کار فکری و تأمین معاش روزانه، اهل بینش و تعهد اجتماعی اند و برای دست‌یابی به آرمانهای انسانی و داشتن زندگی بهتر مبارزه می‌کنند. دکتر شریعتی از این روشنفکران به عنوان روشن بین یاد کرده است. (شریعتی، ۱۳۶۰، ۵۸). بدین ترتیب روشنفکر به معنای آرمانی آن، کسی است که فراتر از ملاحظات قومی، طبقاتی و نژادی هر چه بیشتر از واقعیت اجتماعی و آنچه در زندگی اجتماعی می‌گذرد به طور انتزاعی فاصله می‌گیرد تا ساز و کارهای حاکم بر آن را دریابد و در عین حال با داشتن بینشی روشن از حقیقت یا آن چیزی که باید باشد، در پی تحقق آرمانهای نوعی بشر است. (برینتون، ۱۳۶۳، ۱۲۵). روشنفکر

در پرتو گفتمان انتقادی دست به نقد وضعیت موجود می زند. تا جامعه را به وضعیت مطلوب نزدیک سازد. در معنایی دیگر آرمان زندگی روشنفکری جستجوی صادقانه حقیقت در پرتو نقد تیز واقعیت اجتماعی موجود است. اما برخلاف برخی که معتقدند کار روشنفکر هدایت و رهبری جامعه هاست، دکتر شریعتی معتقد است که روشنفکر در پی رهبری جامعه نیست، بلکه در کنار قدرت، حرکت و فعالیت می کند و رسالتش خودآگاهی دادن به متن جامعه است. (شریعتی، ۱۳۶۰، ۶۵). در هر نقطه ای از جهان روشنفکران ویژگی ها و کارکرد های خاص خود را دارند، هر چند آنان از منظر تحولات روشنفکری^۱ به جهان می نگرند، اما با توجه به ویژگی های مناطقی که در آن زندگی می کنند و در مواجهه با امواج تمدن جدید، اندیشه و واکنش های متفاوتی از خود بروز داده اند. روشنفکران ایرانی (به خصوص روشنفکران نسل اول) دو کارکرد تاریخی و اجتماعی مهم داشتند:

۱- از طرفی پل میان شرق سنتی و غرب مدرن محسوب می شدند که شیوه زندگی و آراء و عقاید آنها را در ایران تبلیغ می کردند و به نوعی ناخواسته بازاریاب بنگاه های اقتصادی و شرکتهای اروپایی در ایران بودند و فضای لازم برای ورود کالاهای مصرفی خارجی را فراهم کردند.

۲- از سویی دیگر با آنکه برخلاف مرام روشنفکری از تعهد اجتماعی و درک صحیح و درست جامعه خویش و فرهنگ بومی، عاجز بودند اما با طرح برخی از عقاید غربی و ترجمه آثار آنها توانستند زمینه های رشد نهضت روشنفکری را در ایران پی ریزی نمایند و مستقیم یا غیرمستقیم زمینه ساز شکل گیری گروه های مختلف چپ، ملی گرا و مذهبی در کشور شدند که در جهت اصلاح و بازسازی وضعیت موجود مبارزه می کردند. با ملاحظه اندیشه های متفکرین و از جمله مارکسیست ها؛ عوامل اقتصادی را نمی توان به عنوان معیار اصلی تقسیم طبقاتی روشنفکران پذیرفت؛ در حالی که آموزش مدرن و نهادهای آموزشی جدید به زعم بسیاری از صاحب نظران از عوامل مهم هویت بخش روشنفکران محسوب می شود. کارل مانهایم؛ آموزش و تربیت مشترک را عامل وحدت بخش روشنفکران می داند و وضعیت فوق را محصول اندیشه مدرن به حساب می آورد. (مانهایم، ۱۳۵۵، ۱۷۱). گرامشی؛ نیز مدارس جدید و نوع و سطح تحصیلات را در پیدایش نوع روشنفکران مؤثر می داند. (گرامشی، ۱۳۵۵، ۱۷۱)

لوگوف؛ روشنفکری غربی را محصول رشد سریع شهرنشینی و مؤسسات فرهنگی و آموزشی جدید و عرضه محصولات فرهنگی می داند. (لوگوف، ۱۳۷۶، ۴۵) آنا تول فرانس؛ در تعریف روشنفکر می گوید: روشنفکران گروهی از فرهیختگان جامعه اند که بی آنکه تکلیفی سیاسی به آنها واگذار شده

باشد، در اموری دخالت می کنند و نسبت به آنها واکنش نشان می دهند که به منافع و مصالح عمومی جامعه بستگی دارد. همچنین ادوارد سعید، روشنفکر را نماینده آگاهی مردم می داند. در نظر وی، علت وجودی روشنفکر، بازی کردن نقش نماینده همه مردم و کسانی است که در فرایند عادی فراموش گشته اند. اما منظور از روشنفکران در دوره مورد نظر، عمدتاً کسانی هستند که اگرچه از نظر انگیزه های ایدئولوژیک و ارائه راه حل برای معضلات اجتماعی به هم اختلاف سلیقه دارند، سعی دارند به بینش روز مجهز باشند، در فکر تغییر یا تحول اجتماعی و سیاسی هستند و می کوشند خود را با روح عینی دنیای مدرن تطبیق دهند و مبشر آن باشند. به نظر مهرزاد بروجردی روشنفکران کشورهای جهان سوم اساساً از موقعیت اجتماعی متفاوتی نسبت به روشنفکران غربی برخوردارند. روشنفکران خاورمیانه قدرت، منزلت، و شهرتی را که در گذشته اشراف، طبقات روحانی، مقامات نظامی، و سرمایه داران تازه به دوران رسیده در اروپا داشتند، دارا نیستند. آنها نه از معرفت اندام وار^۱ و جافتاده طبقات اشراف برخوردارند، نه از قدرت اقتصادی سرمایه داران، و نه از قدرت نظامیان. با این حال، از آغاز دوران نوگرایی تاکنون روشنفکران خاورمیانه توانسته اند از اقتدار و انحصار برگزیدگان سنتی بکاهند. روشنفکران امروزی خاورمیانه، مفسران روندها و دگرگونی های جهانی، وجدان انتقادی جوامع خود، و عاملان تغییر و تحول اند. مهرزاد بروجردی آنها را به دو دسته بینش مندان متعهد^۲ و متخصصان و کارگزاران فنی-اداری^۳ تقسیم می کند. وی ویژگی های روشنفکران ایرانی را چنین برمی شمارد:

۱- دوگانگی فرهنگی که ویژگی روشنفکران مستعمره های همچون هندوستان، پاکستان، الجزایر، مراکش، و تونس نیز است.

۲- دیر آشنا شدن با فلسفه غرب.

۳- ناتوانی در ایجاد فضایی مطلوب برای افکار دنیوی خود در جامعه ایرانی.

۴- کندی و کم کاری در ترجمه آثار مختلف اروپایی و در تحلیل انتقادی ارتباط جامعه خود با جهان غرب.

در حالی که ویژگی های عمده روشنفکر غربی را می توانیم بدین گونه برشماریم:

۱- مطرح کننده ی مباحث تازه، با توجه به زیرساخت های فرهنگی - اجتماعی و همچنین نیازهای جامعه.

1- organic knowledge

2 -socially engaged visionaries

3-instrumental-bureaucratic functionaries and professionals

- ۲ - ارایه‌دهنده‌ی مدل‌های مورد نیاز و کارآمد برای حل معضلات و بن بست‌های گوناگون در زمینه‌های مختلف.
- ۳ - دارا بودن شخصیت مستقل فکری و عملی بدون هرگونه وابستگی به جناح‌های قدرت، احزاب سیاسی و ایدئولوژی‌ها.
- ۴ - عهده‌دار بودن هدایت و مدیریت فکری جامعه.
- ۵ - و به عنوان مهمترین ویژگی؛ مولد اندیشه، روشنفکری و دولت (اواخر دوران قاجار):

اگر بخواهیم چگونگی پیدایش و گسترش نهضت روشنفکری در تاریخ معاصر ایران را مورد بررسی قرار دهیم به نظر می‌رسد که باید به اواخر دوره قاجار بازگردیم. جایی که سایست‌های کلی مملکت به سوی مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی و فرهنگی هر چه بیشتر حرکت می‌کرد و اشراف تازه به دوران رسیده و ثروتمند، فرزندان خویش را برای تحصیل به کشورهای اروپایی می‌فرستادند و آنها با چند سال سیر و سیاحت و تحصیل در دانشگاه‌های اروپایی و برخورد و تعامل با فرهنگ‌های متفاوت و پیشرفته با یاده‌های تازه از غرب بر می‌گشتند و بعضاً با تحقیر فرهنگ بومی بر علم‌گیری، ناسیونالیسم، مارکسیسم و اسلام‌زدائی تاکید داشتند. این تحصیل‌کردگان خام بازگشته از فرنگ، در ابتدا از پایگاه اجتماعی قدرتمندی همانند روحانیان، فرماندهان ارتش؛ بزرگان بازار و ... برخوردار نبودند؛ اما از آنجا که برنامه توسعه اقتصادی دولت هرچه بیشتر نیاز به وجود تکنسین‌ها و متخصصین را در رشته‌های مختلف توجیه می‌کرد، بتدریج در نظام اقتصادی و فرهنگی و در سطح بالای اداری و حکومتی نفوذ کردند و زمام امور را در دست گرفتند.

یرواند آبراهامیان، روشنفکران را در قرن نوزدهم قشری محدود به شمار می‌آورد که به دلیل کم‌شماری و ناهمگونی فاقد معیارهای اجتماعی بودند. وی اشراف، شاهزادگان و گروهی کارمند و حتی افراد ارتش و روحانی و تاجر را نیز در این جرگه قرار می‌دهد. که البته با معیارهای که خود برای روشنفکری ارائه می‌دهد، نیز همخوانی ندارد، ولی براین نکته اشاره دارد که وجه مشترک همگی تمایل به دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بود. (جهانبگلو، ۱۳۷۴، ۷۶). وی در ادامه بر مواردی اشاره دارد که به الگوی مدرن از تعریف روشنفکری نزدیک شده و از مصداق‌های که او ارائه می‌دهد فاصله بسیار می‌گیرد. او آموزش به سبک غربی را نقطه مشترک آگاهی آنان می‌داند، زیرا به سبک غربی آنان را متقاعد ساخته بود که دانش حقیقی نه از راه مکاشفه و آموزش مذهبی بلکه از راه خرد ورزی و علوم جدید به دست می‌آید. پس بر خلاف عوامل سنتی که می‌توانستند بر کمیت دانسته‌های حوزوی شان مباحثات کنند، ادعای روشنفکری آنان بر کردانی و مهارت در ساختن جامعه‌ای مدرن مبتنی بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۷۹).

جان فوران نیز جامعه شهری را پایگاه روشنفکران در نظر می‌گیرد. وی اگر چه روشنفکران را نسبتاً طیف گسترده‌ای شامل طبقه متوسط جدید یعنی کارکنان دولت، آموزگاران، افسران ارتش و روزنامه‌نگاران در نظر می‌گیرد اما با در نظر گرفتن تمایز منابع آموزشی روحانیون و روشنفکران آنها را از هم جدا می‌کند و منابع آموزشی روشنفکران را مراکز آموزشی غرب یا دارالفنون بر می‌شمارد. (فوران، ۱۳۸۲، ۲۰۴).

فوران مرز میان روحانیون و روشنفکران را مرزی مغشوش می‌داند که از یک سو بعضاً قلمروهای مشترکی وجود داشت و از سوی دیگر در بسیاری مواقع روشنفکران برای پیشبرد اهداف خود ناچار به استفاده از روحانیون می‌شدند. فوران به این نکته اشاره دارد که همگرایی فوق‌سوء بر داشت‌هایی نیز به ارمغان آورد، به عنوان مثال اگر چه روحانیون و روشنفکران در حوادث سالهای ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ در کنار هم بودند اما مطالبات کاملاً متفاوتی داشتند. علی‌قیصری نیز تاریخ‌پیدایش روشنفکری در ایران را قرن نوزدهم می‌داند و محصول تعلیمات و تربیت نوین و مدرسه دارالفنون می‌باشد. وی اولین نیروهای روشنفکر را در مقامات و اصلاح‌طلبان دربار می‌بیند، وی معتقد است به دلیل خودکامگی دربار و شکست اصلاحات روشنفکری موضعی مشخص و به صورت نوعی کردار در آمد که دارای جنبه‌های اجتماعی و سیاسی خاص خود بود و به صورت نوعی حد و مرز سنخ‌شناسی در آمد که سنخ متجدد را از سنخ غیر متجدد جدا می‌کرد. اما تمایزها کم‌کم بیشتر نیز شد. با گسترش چشم‌گیر نشریات و روزنامه‌ها بود که روشنفکران مدرن کم‌کم به گروهی مستقل بدل گردیدند و از منابع و پشتوانه‌های سنتی، مذهبی و دربار جدا شدند (قیصری، ۱۳۸۳، ۱۳-۲۷). راوندی تحصیل‌کرده‌های اروپایی و محصلینی که در عهد فتحعلیشاه به اروپا رفته بودند را در این سلك قرار می‌دهد: «کسانی که در مراجعت به ایران صمیمانه کوشیدند به انواع وسایل مردم را از خواب غفلت بیدار کنند و مردم بی‌خبر را به مزایای حکومت ملی و زبان‌های حکومت فردی و استبدادی واقف گردانند» (راوندی، ۱۳۵۵، ۵۴۱).

روشنفکران این دوره را می‌توان به دو گروه درون حاکمیت و بیرون حاکمیت تقسیم کرد. روشنفکران درون حاکمیت همچون عباس میرزا، امیر کبیر، سپهسالار و امین‌الدوله در دوران سلطنت قاجاریه، با خاستگاهی از درون قدرت، قایل به اصلاحات از بالا و به شکل متمرکز بودند، که بیشتر این روشنفکران با حکومت در ارتباط بودند. مسایل اصلی مورد نظرشان همان مسائلی است که مورد علاقه حکومت نیز بود. آزاد ارمکی در این باره می‌گوید: نوسازی حکومتی و تا حدودی نظامی مورد علاقه شاهان قاجار، مورد تایید این روشنفکران نیز قرار می‌گرفت. اختلاف بعضی روشنفکران با شاهان قجر در نحوه و زمان اصلاحات بود. (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰، ۱۲۶).

پیش از نهضت مشروطه، اکثر برنامه های اصلاحات از بالا آغاز شده و در بر آوردن اهداف خود شکست خورده بود. علی قیصری می نویسد: بزرگترین مانع اصلاحات، ساختار استبدادی قدرت سیاسی در ایران دوره قاجار بود. (قیصری، ۱۳۸۲، ۳۶-۳۷).

همچنین در این دوره با تعدادی از روشنفکران روبرو می شویم که بیشتر غربی اند که عمدتاً شامل سفرنامه نویسان خارجی اند. سفر نامه نویسان خارجی، بیانی روایت گونه نسبت به ایران، فرهنگ، تاریخ و... داشته اند و مسئله اصلی آنها عجایب و غرایب است. (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰، ۶۴). روشنفکران ایرانی عمدتاً در این دوره جامعه ایران را جامعه ای راکد و سامان سیاسی آن را عقب تر از زمان تلقی می کردند و بهبود اوضاع جامعه و روز آمد ساختن سامان سیاسی آن را و وظیفه خود می دانستند. (قیصری، ۱۳۸۳، ۳).

روشنفکری و دولت (۱۲۹۹-۱۳۲۰):

در این دوره روشنفکران ایرانی همچون سید حسن تقی زاده و محمدعلی فروغی، وارد شدگان در قدرت و تصمیم سازانی بوده اند که دولت های وقت را تحت تأثیر خود داشته اند. در این دوره با توجه به فضای نا امنی بعد از انقلاب مشروطه و شکل گیری یک دولت مطلقه نوساز، ما شاهد طیف گسترده ای از روشنفکران درون حاکمیت می باشیم. در رژیم پهلوی اول، میان بخشی وسیع از روشنفکران ایرانی که خود محصول فرایند مدرنیزه کردن کشور بودند و دولت نوساز پهلوی، رابطه اندام واری برقرار گردید، چرا که آنان از سوی دولت مورد حمایت مالی بودند و زمینه های تحصیلی آنان را دولت فراهم ساخته بود. از سوی دیگر با روند تغییرات اجتماعی که از سوی دولت تبلیغ می شد، موافق بودند. این وضعیت در دوره رضاشاه کاملاً آشکار است و اغلب تحصیل کردگان در غرب که از سوی دولت اعزام شده بودند، در کنار برنامه های نوسازی آن قرار گرفتند و فقط عده ای از کمونیست ها مورد خشم شاه بودند.

مهرزاد بروجدی به رابطه نزدیک بسیاری از روشنفکران با رژیم رضاشاه اشاره می کند و متذکر می شود که ادبیات این دوره نمایانگر علاقه تازه ای به نقد اجتماعی و موضوعات غیرمذهبی است و بر اهمیت ورود نوآوری های فنی مانند سینما و رادیو تأکید می ورزد. همچنین وی عقیده دارد که حتی سرکوب فزاینده رضاشاه به کلی برای ایران زیانمند و مصیبت بار نبود، زیرا با افزایش فشار سیاسی دولت بسیاری از روشنفکران بر آن شدند تا به پژوهش های تاریخی، ادبی و شناخت فرهنگ عامه روی آورند و سیل آثار ارزشمند و دقیق و موشکافانه در جامعه پدید آمد. «اگر روشنفکران عصر قاجار روی هم رفته روشنفکرانی ناراضی بودند، دوره رضاشاه را شاید بتوان بحق دوره رجال روشنفکر نامید، زیرا شمار زیادی از روشنفکران به مقام های بلند سیاسی رسیدند. گرچه وسوسه مقام در آنها بی تأثیر نبود، اما مشارکت آنان در حکومت را صرفاً معلول جاه طلبی شغلی پنداشتن، قضاوتی ناپخته است.

راست آن است که بسیاری از این روشنفکران همانند محمود افشار، ملک الشعراء بهار، علی دشتی، علی اکبر داور، عباس اقبال آشتیانی، سلیمان میرزا اسکندری، قاسم غنی و ذکاء الملک فروغی، مهدی قلی هدایت، علی اصغر حکمت، احمد کسروی، احمد متین دفتری، سید فخرالدین شادمان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، علی اکبر سیاسی، عیسی صدیق و سیدحسن تقی زاده به این سخن حکیمانه افلاطون باور داشتند که: اگر روشن اندیشان از شرکت در حکومت خودداری ورزند، ناشایستگان مواضع قدرت را در اختیار خواهند گرفت.

به عبارت دیگر، این روشنفکران و عده‌ای دیگر از افراد نسل آنان - تا حدی که به آرمان‌هایی نظیر مشروطه خواهی، ناسیونالیسم و سکولاریسم پایبند بودند- باور داشتند که بهترین راه برای بهبود وضع اکثر مردم، برنامه ریزی و اجرای سیاست‌های عمومی مترقی است. (بروجردی، ۱۳۷۷، ۲۲۷)

در عین حال، دولت نوگرا و متجدد پهلوی با این مشکل مواجه بود که هم برای اجرای برنامه‌های خود به روشنفکران نیاز داشت و هم از سهمیه کردن آنها در فراگرد تصمیم‌گیری حکومتی و شبکه قدرت سیاسی می‌هراسید. برای حل این مشکل، شاه با دادن امکانات و امتیازات رفاهی به این طبقه آن را به نوعی اجیر خود ساخت. اما روشنفکران که از همکاری با دولت احساس گناه می‌کردند، مخالفت با آن را کاری ارزنده شمردند. آنها در درون دولت ولی بیگانه از آن بودند. نظام پهلوی برای این روشنفکران و اکثریت مردم ایران تبدیل به غیرخود شده بود. به این ترتیب عدم مشروعیت نظام زمینه مناسبی را برای فعالیت‌های سیاسی و ضد دولتی گروه‌های چریکی، نویسندگان و روشنفکران، دانشجویان و اساتید دانشگاهی و روحانیون به وجود آورد. هدف فعالیت‌های ستیزه‌جویانه این گروه‌ها از طرفی دولت و از طرف دیگر غرب بود. برای بسیاری از این روشنفکران، غرب و دولت پهلوی هر دو از ماهیتی یکسان، یعنی غیرخودی برخوردار بودند.

روشنفکران و دولت (۱۳۲۰-۱۳۳۲):

روشنفکران با پدید آمدن فضای باز سیاسی که حاصل سقوط دولت مطلقه رضاشاه بود، برای شرکت در سیاست تمایل زیادی از خود نشان دادند. ثمره این اشتیاق، شکل‌گیری احزاب سیاسی بی‌شماری در دهه ۲۰ بود که ایدئولوژی ضد استعماری قدرتمندی را تبلیغ می‌کردند. هر چند این وضعیت با سقوط دولت مصدق و کشتار دانشجویان دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۲ و سرکوب سایر نیروهای سیاسی پایدار نماند و در نهایت، آنان را به تحمل زندگی سیاسی پنهان‌وآدار ساخت. به زعم کرین برینتون، در حکومت‌های ناپایدار و متزلزل، همچون حکومت پهلوی (در فاصله زمانی ۱۳۲۰-۱۳۳۲)، گروه‌های فشار که بیشتر از اقشار روشنفکر جامعه هستند، بیشتر حضور دارند. از نظر او روشنفکران همچون گلبولهای سفید خون هستند که برای محافظت از جامعه در مقابل

حملات خارجی بوجود می آیند ولی اگر تعدادشان بیش از حد گردد، برای حکومت مرکزی خطرناک می شوند. (برینتون، ۱۳۶، ۱۳۶۳).

نتیجه گیری

روشنفکران ایرانی همه ی بحران های عصر جدید را به شکاف سنت و تجدد فرو می کاهند و همه نزاع های سیاسی و اقتصادی معاصر از نبرد استبداد و آزادی تا جدال انحطاط و توسعه را برآمده از آن شکاف می دانند و چنان نظریه پردازی می کنند که گویی سنت اسم دیگر استبداد و انحطاط و تجدد نام دیگر آزادی و توسعه است. و این نکته را از نظر دور می دارند که دیکتاتوری مدرن از استبداد سنتی بسیار وحشتناک تر است.

به نظر می رسد که مهم ترین مشکل جامعه ایران در راه مدرن شدن، نه سنت، بلکه دولت است. همان دولتی که ظاهراً مدرن است، اما واقعاً با مدرنیته می جنگد و جای تعجب دارد که روشنفکران ایرانی به مثابه پیامبران مدرنیته همواره در صد سال گذشته در کار تقدیس نهاد دولت بوده اند و حتی زمانی که با دولت وقت مبارزه کرده اند، آرزوی جانشینی دولتی دیگر را در سر می پروراندند. دولت مدرن اسطوره روشنفکران معاصر ایران است. به دلیل این که بعد از مشروطه خواهی و شکست آن، تفرقه حاکم شد، در ابتدا رویای روشنفکری ایرانی، غلبه بر این تفرقه بود و لاجرم پناه بردن به دولتی چون دولت پهلوی که مصداق دولت مطلقه بود و اگرچه دیکتاتوری بود اما دیکتاتوری مدرن بود. نسل مهمی از روشنفکران ایرانی همچون محمدعلی فروغی، علی اکبر داور، سیدحسن تقی زاده و نیز رجالی تجددخواه چون تیمورتاش به صف نظریه پردازان و مدیران دولت پهلوی پیوستند و آن را تحکیم کردند. گروهی دیگر از روشنفکران ایرانی نیز در زمره ۵۳ نفر قرار گرفتند و مبلغ الگوی دولت شوروی شدند. در عصر رضاشاه دو جناح راست و چپ روشنفکری ایران روبه سوی دو الگوی جهانی داشت:

۱- جناح راست، دولت آلمان نازی را تبلیغ می کرد.

۲- جناح چپ، دولت شوروی سوسیالیستی.

جناح راست مدافع ملی گرایی افراطی و نظامی گری حرفه ای بود و جناح چپ مبلغ چپ گرایی انقلابی و توده گرایی اعتقادی ولی هر دو محور ایدئولوژی دولت گرایی بودند؛ همچنان که فاشیسم و کمونیسم در جهان غرب در یک نقطه به هم می رسیدند و آن نقطه همین دولت گرایی بود. دولت گرایی، ایدئولوژی غالب عصر جدید به ویژه در ایران مدرن بود و نه فقط از سوی دولت ها که از سوی مخالفان دولت ها تبلیغ می شد. نهاد پارلمان در عصر رضاخان دولتی شد و وکیل الملها، وکیل الدوله شدند. در حکومت پهلوی دوم با تأسیس شرکت ملی نفت و سرازیر شدن پول نفت به حساب دولت، دولت به ثروتمندترین و سرمایه دارترین نهاد جامعه ایرانی تبدیل شد. روشنفکران نیز از دل همین بورژوازی دولتی برمی خاستند. نمادهای دولت سالاری در عصر پهلوی دوم را می توان چنین برشمرد:

۱- شرکت ملی نفت که از دل آن روشنفکران بسیاری از ابراهیم گلستان تا نجف دریا بندری برخاستند و مجله‌ها و مقاله‌ها و فیلم‌های بسیاری با پول شرکت ملی نفت منتشر شد.
۲- شرکت ایران خودرو که نماد و مظهر صنعت دولتی ایران بود و پیکان خودرو مایه رفاه طبقه متوسط آن.

۳- کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که بسیاری از روشنفکران ایرانی، حتی چپ‌گرایان از دل آن برخاستند. این گونه بود که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان زیر نظر فرح پهلوی داستان ماهی سیاه کوچولو اثر صمد بهرنگی را چاپ می‌کرد که در آن به روشنی سقوط حکومت سلطنتی ترویج شده بود و این تناقض روشنفکری عصر پهلوی بود؛ چه در صورت روشنفکران دولت ستیز و چه در شکل روشنفکران دولت پرست که مخالفان دولت پهلوی هم سودای دولت‌گرایی از نوعی دیگر را در سر می‌پروراندند.



منابع و مأخذ:

- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۷) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران.
- امانیان، حسین، (۱۳۸۲)، کالبد شکافی جریان‌های روشنفکری و اصلاح طلبی در ایران، تهران، انتشارات پرسمان.
- آزاد ارمکی، تقی، (۱۳۸۰)، مدرنیته ایرانی، تهران، نشر اجتماع.
- بروجرودی، مهرداد، (۱۳۸۴)، روشنفکران ایران و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، نشر فرزاد، چاپ چهارم، تهران.
- برینتون، کرین (۱۳۶۳)، کالبد شکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، نشر نو، تهران.
- جهانگللو، رامین، (۱۳۷۴)؛ مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران، نشر مرکز، تهران.
- راوندی، مرتضی، (۱۳۵۵)؛ تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- شریعتی، علی (۱۳۶۰) چه باید کرد؟؛ چاپ اول، دفتر تدوین و آثار، تهران.
- فوران، جان، (۱۳۸۲) مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، انتشارات رسا، تهران.
- قیصری، علی، (۱۳۸۲)، روشنفکران ایران در قرن بیستم، ترجمه محمد دهقان، انتشارات هرمس، تهران.
- گرامشی، آنتونیو، (۱۳۵۵)؛ پیدایش روشنفکران، ترجمه منوچهر هزارخانی، مجله آرش (شماره ۱۶-۱۵، سال ۱۳۵۵).
- لوگوف، ژاک، (۱۳۷۶)؛ روشنفکران در قرن وسطی، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران.
- مانهایم، کارل، (۱۳۵۵) ایدئولوژی و یوتوپیا، ترجمه فریبرز مجیدی، انتشارات دانشگاه تهران.
- میرسپاسی، علی، (۱۳۸۱) دموکراسی یا حقیقت، نشر طرح نو، تهران.
- وحدت، فرزین، (۱۳۸۲) رویارویی فکری ایرانیان با مدرنیته، ترجمه مهدی حقیقت خواه.